



# کلمه

• اکرم کشایی • تصویرگر: عاطفه فتوحی

هر روز صبح وقتی بندهای کفش‌هایم را می‌بندم، به کلمه‌ی «همراهی» فکر می‌کنم. امروز گوشه‌ی دفترم نوشتم: همراهی بندها با کفش‌ها.

وقتی موقع راه رفتن، پاهایم به نوبت پیش می‌روند؛ من به کلمه‌ی «نوبت» فکر می‌کنم. پای راست، پای چپ... پای راست، پای چپ... پای راست، پای چپ...

وقتی چشمم به گل‌های روی قالی می‌افتد؛ به کلمه‌ی «زیبایی» فکر می‌کنم و گوشه‌ی دفترم می‌نویسم: همه‌ی گل‌ها زیبا هستند حتی گل‌های بی‌بو!

وقتی بهار و تابستان و پاییز و زمستان می‌آیند و می‌روند و درخت کاج کنار پیاده‌رو همچنان سبز است، به کلمه‌ی «استقامت» فکر می‌کنم.

کلمه‌های زیادی هستند که هنوز به آن‌ها فکر نکرده‌ام!